



صدای شکستن شرقی

دلایل عقب ماندگی شرق در برابر غرب

اشاره

نوشتار زیر بر آن است تا عوامل اجتماعی و فرهنگی دنیای اسلام، در عقب ماندن از کاروان پیشرفت را بررسی نموده و نشان دهد که علاوه بر فعالیت‌های ویرانگر استعمارگران، دور ماندن از اسلام ناب و خودباختگی در برابر غرب، منجر به از بین رفتن همه هویت اسلامی مسلمانان شد.

در وضع خودشان دگرگونی ایجاد کنند.^۲ علل تغییرات و تحولات اجتماعی در خود انسان‌هاست و این انسان‌ها هستند که عامل حرکت و رهبر تاریخ خویشند. اگر دول شرقی به خصوص شرق مسلمان، به یکباره از آن همه معجز و عظمت سقوط کرد تنها ماحصل تغییراتی بود که به مرور زمان و آهسته آهسته، در درون خود ایجاد کرد.

نیم‌نگاهی به جوامع مسلمان و بررسی سقوط و انحطاط آن‌ها، می‌تواند پرده از این حقیقت بردارد و واقعیت را در مقابل دیدگانمان قرار دهد.^۳

خودباختگی و عدم اعتماد به نفس

پیشرفت دولت‌های غربی چنان مردم مشرق زمین را مجذوب کرد که در ارزیابی آن دچار دستپاچگی شده و نسبت به مردم غرب احساس حقارت کردند. دنباله‌روی محض و بی‌چون و چرا از غرب و قربانی کردن همه چیز، حتی اسلام را تنها راه رسیدن به چنین تمدن صنعتی پنداشتند. این طرز تفکر بود که سبب شد کشورهای اسلامی جهشی ناگهانی و لجام‌گسیخته به سوی غرب‌گرایی و پیاده کردن مظاهر تمدن غرب داشته باشند.

ملتی که دچار احساس حقارت شود، هرگز به پا نمی‌خیزد و کوششی برای تجدید حیات خود نمی‌کند. این همان نقطه ضعفی است که غرب از آن استفاده کرده، دلزده‌های مصنوعات خود را به شرق فرستاده و راه

تورقی کوتاه در تاریخ و نیم‌نگاهی به سرنوشت اقوام و ملل گوناگون نشان می‌دهد که در یک برهه از زمان، موج عظیمی از تمدن و فرهنگ به وسیله ملتی گمنام (عرب) اما مسلمان در جهان پدید آمد که بیشترین سرزمین‌های آباد آن روز را تحت نفوذ خود گرفت، آن‌گونه که هیچ عقل سلیم و باانصافی، نمی‌تواند عظمت و تأثیر آن را در پیدایش تمدن‌های بعدی نادیده بگیرد. اسلام به اعتراف دوست و دشمن توانست در قرونیکه تاریکی سراسر عالم هستی را از آن خود کرده و بشریت در چنگال جهل، فقر و بی‌عدالتی دست و پا می‌زد، تمدنی پدید آورد که آموزه‌هایش همچون مشعلی فروزان، فراره دانشمندان غرب، در پدید آوردن تمدن و اختراعات جدید قرار گیرد. در حقیقت، اسلام، خمیرمایه‌ای برای تمدن غرب بود که سبب نهضت علمی اروپا شد.^۱

با این وجود اکنون دول شرقی و به خصوص کشورهای اسلامی، همانند توپ فوتبال برای ابرقدرت‌ها شده‌اند که با داشتن همه‌گونه امکانات مادی، باز هم دستشان به سوی دول غربی دراز است و از لحاظ اقتصادی، نظامی و علمی محتاج کشورهای غربی‌اند.

قرآن به خوبی به این سؤال، به طور کلی، پاسخ می‌دهد: «خداوند وضع هیچ اجتماعی را تغییر نمی‌دهد، مگر این که خود آنان

وقتی گلاستون، نخست‌وزیر اسبق انگلستان، در مجلس آن کشور، قرآن را به شدت روی تریبون کوبید و فریاد زد: «تا این کتاب در میان مسلمانان وجود دارد، امنیت و اطاعت سرزمین‌های مسلمان‌نشین در برابر استعمار انگلیس محال است»، هیچ کس باور نمی‌کرد روزی برسد که این کتاب آسمانی در میان مسلمانان مهجور و راه برای دست‌اندازی‌های استعمار باز شود و سرزمین پهناور اسلامی، به سرایشی سقوط و تزلزل گرفتار آید و این تحقق همان چیزی بود که ویلیام گیفورد تصریح داشت: «هر وقت قرآن و شهر مکه از کشورهای عربی و اسلامی جدا شد، آن وقت ما می‌توانیم مسلمین را در حالی ببینیم که به تدریج راه تمدن ما را می‌پیمایند و مطیع و فرمانبردار ما هستند.»

زمینه‌ها و علل و عوامل بسیاری دست به دست هم دادند و غرب را به اندیشه ترقی و تجدد واداشتند، همه آن زمینه‌ها، علل و عوامل؛ در بستر نوعی امنیت، ثبات و قانون‌مداری سیاسی - اجتماعی پدیدار شدند که شرق - به خصوص جوامع اسلامی - آن را از دست داده بود. اما به راستی چه شد که جوامع شرقی به خصوص شرق اسلامی که زمانی مظهر تمدن و پیشرفت بود، به یکباره در سرایشی سقوط افتاد و از دوران مجدو عظمت خود، این همه فاصله گرفت؟...

اگر مسلمانان از تعالیم وحی فاصله نمی گرفتند و قوام سیاسی و وحدت اجتماعی خود را حفظ می کردند، هم اکنون نیز می توانستند از هر نظر از غرب جلوتر باشند.

تمدن خود را به سوی شرق گشوده است. غرب با ایجاد بدبینی در میان ملت‌های شرقی نسبت به خودشان، موجبات خودباختگی آنان را فراهم کرده و در حقیقت شخصیت و استقلال فکری را از ملت‌های شرقی گرفته است، به گونه‌ای که ملت‌های شرقی خود و فرهنگ و قدرت خود را به هیچ انگاشته‌اند. امام راحل (قدس سره) می‌فرماید: «ملت‌های شرقی که به واسطه تبلیغات داخل و خارج، به واسطه تعلیمات عمال داخلی و خارجی، رو به غرب آورده‌اند و قبله آمالشان غرب است و خودشان را باخته‌اند و نمی‌شناسند خودشان را، مآثر و مفاخر خودشان را گم کرده‌اند... به جای آنها یک مغز غربی نشسته است... همه بدبختی‌های شرقی‌ها... همه گرفتاری‌های ما و بدبختی‌های ما هم همین است که خودمان را گم کردیم...»^۴

هجوم استعمار به کشورهای اسلامی

هجوم استعمار به ملت‌ها و پیاده کردن نقشه‌های مختلف برای انهدام آن‌ها، برنامه‌ای است که همواره توسط دولت‌های غربی و استعماری وابسته و هر بار در شیوه‌ای جدید، مورد استفاده قرار می‌گیرد.

استعمار مرزهای جغرافیایی متعددی میان مسلمانان به وجود آورد و پیکر وسیع و نیرومند سرزمین اسلامی را به کشورهای کوچک تجزیه کرد و هر منطقه‌ای را نیز به شخص مورد اعتماد خود سپرد. آنها نیز بر سر حفظ منطقه‌ای که به آن‌ها سپرده شده بود، به جان یکدیگر افتادند و تمام توان مادی و نظامی خود را صرف این مسئله کردند و این حاصلی نداشت جز آن که این کشورها به بارکشان غول استعمار مبدل شدند و از پیشرفت‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی

و ... محروم گشتند. از سوی دیگر حصارى از ملت پرستی که توسط استعمارگران به دور کشورهای اسلامی کشیده شد، سبب گشت با زنده شدن و عظمت دادن به تمدن‌های قدیمی، تمدن درخشان اسلامی از نظرها بیفتد و به کشورهای اسلامی این گونه تفهیم شود که اسلام نه تنها در پیشرفت و خوشبختی آنان نقشی نداشته، بلکه آثار تمدن بزرگ آنها را نیز نابود کرده است!

تحرّز و فرقه‌گرایی

وقتی ملتی از اصول و آیین اصیل خویش دور گشته و به اصطلاح، وحدت میان خویش را به فراموشی می‌سپارد، نتیجه‌ای جز این ندارد که فرقه‌ها و گروه‌های مختلف همچون غده‌های سرطانی در وجودش رخ می‌نمایند که هر کدام ساز خویش را می‌زنند و راه خود را می‌روند و این سرآغاز سقوط یک ملت است؛ همان اتفاقی که در جامعه مسلمین رخ داد. تحرّز و فرقه‌گرایی که پس از رحلت رسول خدا (ص) در میان مسلمین رخ داد، صرف نظر از آن که سیمای حقیقی اسلام را زیر هاله‌ای از پندارهای نادرست پنهان کرد، سبب شد تا نیروهای رهایی‌بخش مسلمین که می‌بایست در راه نجات انسانیت از دست صاحبان زر و زور و تزویر صرف‌گردد، در راه اختلافات، صفت‌بندی، تعصب و برادرکشی به هدر رفته و مسلمانان از انجام رسالت واقعی خویش بازمانند. از سوی دیگر فرقه‌فرقه شدن امت اسلامی سبب شد تا مسلمانان از مسیر اسلام اصیل خارج شده و با شکست حریم دستورات الهی، مرتکب محرمات شده و واجبات الهی را ترک نمایند. این انحراف که فساد و تباهی را به دنبال داشت، با همراهی فقر در میان شرق مسلمان، سبب عقب‌ماندگی شده و این فرمایش امام علی (ع) مصداقی بارز یافت که از اسلام جز اسمی و از قرآن جز رسمی باقی نماند.

بی‌تردید اگر مسلمانان از تعالیم وحی فاصله نمی گرفتند و قوام سیاسی و وحدت اجتماعی خود را حفظ می کردند، هم اکنون

نیز می‌توانستند از هر نظر از غرب جلوتر باشند. سرگرم شدن مسلمانان به تفرقه و جنگ‌های داخلی و جانشین ساختن شعارهای استعماری همچون ناسیونالیسم، پان‌عربیسم و ... به جای تکیه کردن بر اصول‌گرایی و اتحاد بین‌الملل اسلامی، جز عقب‌ماندگی فرهنگی و علمی و ... ارمغان دیگری ندارد، و عاملی اساسی در سقوط و انحطاط آنان است. دوری از انحراف و فرقه‌گرایی و حرکت در راه راست و چنگ زدن به ریسمان محکم الهی، همان راه استوار و محکم و تزلزل‌ناپذیری است که قرآن، مسلمانان را بدان دعوت کرده تا با قدم نهادن در آن، همواره عزت و اعتلای خویش را حفظ کنند و این همان اصلی است که مورد غفلت مسلمانان قرار گرفته است.

فرو رفتن در گرداب خوشگذرانی و سرپرستی رهبران نالایق

سرگرم شدن به خوش‌گذرانی و عیاشی و غافل ماندن از مسئولیت‌های فردی و اجتماعی، وقتی با رهبری رهبران نالایق و گمراه همراه می‌شود، نتیجه‌ای جز عقب‌ماندگی و پسرفت یک ملت نخواهد داشت! هر ملتی که با راحتی عیش خو کند و روح تجمل پرستی و تن‌پروری بر او حاکم شود، شکاف طبقاتی را عمیق‌تر و نارضایتی عمومی را افزون‌تر می‌کند، به فساد اجتماعی دامن زده و در نهایت عزت و استقلال و شرافت خویش را از دست خواهد داد و به روز سیاه ذلت و سقوط خواهد نشست. از همین روست که قرآن، هنگامی که از سقوط ملت‌ها و امت‌ها سخن می‌گوید، به این حقیقت تصریح می‌کند که «و هنگامی که خواستیم ملتی را نابود کنیم، به ثروتمندان خوشگذران فرمان می‌دهیم (وقتی که آنها تمرد کردند) و به فسق و فجور سرگرم شدند، حکم قطعی خداوند در حقشان نفوذ یافته، نابودشان خواهیم کرد.»^۷ این حقیقت قرآنی، سنتی غیر قابل تغییر است.

قانون خلقت است که باید شود دلیل هر ملتی که به راحتی عیش خورند

مسلمین در صدر اسلام که هدفی جز اعتلای کلمه توحید و پیشرفت اسلام نداشتند و همه چیز خود را در این راه فدا می کردند، هر روز شاهد پیروزی تازه تری بودند و کشورهای غیر اسلامی، یکی پس از دیگری در برابر آنها سقوط می کردند، اما از وقتی که سرگرم دنیاطلبی و اسراف کاری و زراندوزی شدند، به ورطه هلاکت و سقوط گرفتار شدند و این همان سرنوشتی است که قرآن برای چنین افرادی بیان می دارد.^۱

روشن است که شایستگی و عدم شایستگی یک ملت نیز تأثیر قطعی در پذیرا بودن و یا طرد کردن حکومت ها خواهد داشت، اما براساس اصل «تبعیت ضعیف از قوی»، تأثیر رهبر سریع تر و بیشتر از تأثیر ملت خواهد بود. همین نالایقی، ضعف و فساد حکومت داری است که سبب سقوط تمدن عظیم اسلامی در اندلس شد. می نویسند وقتی ابو عبدالله آخرین فرمانروای مسلمان اندلس با خانواده اش از دروازه شهر بیرون می رفت، روی تپه ای که مشرف به شهر بود و به نام «تپه سلام» خوانده می شد، ایستاد و برای آخرین بار شهر غرناطه و کاخ الحمراء را با حسرت نگریست و گریست. در این هنگام مادرش به او گفت: «همانند زن ها برای مملکت از دست رفته گریه کن که بسان مردان از آن محافظت نکردی!»

مسلمانان در ابتدا براساس انگیزش و هدایت های دینی، مسیر رشد را پیمودند، اما بر اثر انحراف از دین و آلودگی به مفاسد، دنیاپرستی، سستی و کاهلی به انحطاط و عقب ماندگی گراییدند و این عامل هنگامی که با وجود نظام سیاسی فاسد و استبدادی که به جای همت در جهت رشد و پیشرفت مسلمانان فقط به فکر حفظ قدرت خویش و صرف هزینه های عمومی مسلمانان در جهت خوش گذرانی بودند، همراه شد؛ سبب گشت تا همای سعادت مسلمانان از اوج عزت و سربلندی به حضيض ذلت

سقوط کند.

دشمنان وقتی در برابر پیشرفت سریع و همه جانبه مسلمانان شکست می خوردند و از نظر نظامی قدرت هموردی با آن را ندارند، از یک سو می کوشند چهره واقعی آن ها را از راه ایجاد شک و شبهه، کریه و زشت جلوه دهند و از سوی دیگر با ورود اباطیلی به نام دین، فساد و تباهی را در میان آنان رواج دهند، آنان را به انواع زشتی ها و منکرات سرگرم کنند و در فرصت مناسب با یک حمله غافلگیرانه، عزت و استقلال آن ها را از دست شان خارج سازند. این اتفاقی بود که در میان مسلمانانی که با عزت و افتخار راه پیشرفت را در پیش گرفته بودند، رخ داد. با ورود پیروان مذاهب و مکاتبی با طرز فکرهای گوناگون به سرزمین های اسلامی، قرار گرفتن حکومت اسلامی در دست افرادی ناهل، تحریف شدن تدریجی بسیاری از حقایق و دسترس نداشتن عموم مردم به عالمی آگاه که مشکل گشای فکری جامعه باشند؛ اسلام، حرارت و گرمی خود را تا حد زیادی از دست داده و آسیب پذیر شد.

این واقعت تلخ را دکتر زویمر، یکی از مبشرین معروف مسیحیت، در کنفرانس بیت المقدس، هنگامی که به دست انگلیسی ها اشغال شده بود، چنین به تصویر کشاند: «... من اقرار می کنم مسلمانانی که در چار دیواری مسیحیت وارد شده اند، مسلمانان حقیقی نیستند. آنان یا کودکانی

دکتر زویمر، یکی از مبشرین معروف مسیحیت، در کنفرانس بیت المقدس: آنچه مهم است، این است که اسلام را از مسلمانان سلب کرده، آن ها را از دین شان خارج سازیم تا موجودی باشند که ارتباطی با خدا نداشته و هم چنین ارتباطی با مبانی اخلاقی که در شئون حیاتی به آن تکیه زده اند، نداشته باشند. با انجام این عمل، طلیعه پیروزی استعمار را در ممالک اسلامی خواهید دید...

هستند که خانواده شان اسلام را آن طور که لازم است به آنان معرفی نکرده است، یا مردانی هستند که دیانت را سبک شمرده و برای گریز از فقر و به دست آوردن لقمه ای نان تلاش می کنند و فکری جز رسیدن به نیرو و قدرت ندارند و یا کسانی هستند که در راه غرب و اغراض دیگران تلاش می کنند... آنچه مهم است، این است که اسلام را از مسلمانان سلب کرده، آن ها را از دین شان خارج سازیم تا موجودی باشند که ارتباطی با خدا نداشته و هم چنین ارتباطی با مبانی اخلاقی که در شئون حیاتی به آن تکیه زده اند، نداشته باشند. با انجام این عمل، طلیعه پیروزی استعمار را در ممالک اسلامی خواهید دید... جوانان مسلمان را طوری آماده کنید که ارتباط با خدا نداشته و در صدد شناختن آن نیز بر نیایند. مسلمانان را از اسلام خارج ساخته، به مسیحیت راهشان ندهید تا مسلمانان طوری رشد کنند که مورد نظر استعمار است؛ به مجد و عظمت اهمیت ندهند، سستی و کسالت را دوست بدارند، به دنیا اهمیتی ندهند مگر به خاطر شهواتش، دانش را فراموش کنند مگر به خاطر شهوات، سرمایه نیندوزند مگر به خاطر شهوات و به موقعیتی نایل نیایند، مگر به خاطر شهوات...»

پی نوشت ها

۱. زین العابدین قربانی، علل پیشرفت اسلام و انحطاط مسلمین، نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۱، صص ۳۶۷ - ۳۶۶.

۲. رعاد، ۱۱.

۳. رک: علل پیشرفت اسلام و انحطاط مسلمین، صص ۴۷۹ - ۲۶۴. سید ابوالحسن الحسنی، حدود خسارات جهان و انحطاط مسلمین، ترجمه مصطفی زمانی، قم، پیام اسلام، ۱۳۵۴ ش؛ سمیع عفاف الزین، ریشه های ضعف و عقب افتادگی مسلمین، ترجمه محمود رجبی و محمد تقی کمالی نیا، قم، هجرت، ۱۳۹۸ ق. ناصر مکارم شیرازی، اسرار عقب ماندگی شرق، قم، بعثت، ۱۳۴۸ ش.

۴. تبیان، دفتر ۲۶، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸، ص ۱۲.

۵. نهج البلاغه، کلمه ۳۶۹.

۶. انعام، ۱۵۳؛ آل عمران، ۱۰۱.

۷. اسراء، ۱۶.

۸. همان.